



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر نشریات و تکنولوژی آموزشی
www.roshdmag.ir
ISSN: 1606-9234
ماهنامه‌ی آموزشی،
تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی مادگی و پیاپی اول دیستان

دوره‌ی بیست و سوم • شماره‌ی بی‌درجی ۱۸۳
آبان ۱۳۹۵ • ۸۰۰۰ ریال
صفحه ۳۲

کودک ۲

رشد



کمک کردن به ناتوان هم، صدقه دادن است.



به نام خدای مهربان

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۲
ماننامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مجید راستی
مدیر داخلی: طاهره خردور
ویراستار: شراره وظیفه شناس
طراح گرافیک: میترا چرخیان



تصویرگر: نیلوفر عیسی زاده

کارشناس و مسئول شعر:

شکوه قاسم نیا

شورای برنامه‌ریزی:

محبت‌الله همتی، شهرام شفیعی،
افسانه گرمارودی، مجید راستی

دوره‌ی بیست و سوم - آبان ماه ۱۳۹۵
شماره‌ی پی درپی ۱۸۳
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان ایران‌شهر شمالی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵ | تلفن: ۰۲۳-۸۸۴۹۰

خوانندگان رشد... شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:
نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ | شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

وبگاه: www.roshdmag.ir | رایانامه: Koodak@roshdmag.ir
شمارگان: ۲۰۰۰۰ | امور مشترکین: ۵۶۰۵۵۵۶۶۶۷۳۳۳
چاپ و توزیع: شرکت افست (سهامی عام)

۱. یک حرف و دو حرف
۲. چند روز از این ماه
۳. قصه‌های فرشته
۴. قصه‌های مدرسه‌ای
۶. تی تی و تاتا • بوس، نه!
۸. باشد، نباشد • باد
۱۰. قصه‌ی ما به سر رسید
۱۲. من و عروسکم
۱۳. نه کم، نه زیاد • بستنی غوله
۱۴. نمایش • گریه‌ی پیازی
۱۶. شعرهای شنیدنی
۱۸. کاردستی • با سنگ
۲۰. قصه‌های جور واجور
۲۲. بازی • ماشین بابا
۲۴. سفرهای موجی مورچه
۲۶. رفتم به باغ انجیر
۲۸. ورزش • به توپ بزن
۳۰. خانواده‌ی آقای ۱ • تا ۲
۳۱. پاییز نقاش
۳۲. با هم بدانیم • چراغ راهنمایی
۳۳. شعرهای خواندنی

یک حرف و دو حرف



آرزوی تو، آرزوی من

تصویرگر: الهه اکبری

دوست من.... سلام!
بچه‌ها آرزوهای جور و جور دارند.
یکی آرزو دارد به مشهد برود.
یکی آرزو دارد با سواد بشود.
یکی آرزو دارد هر روز عروسکش را به مدرسه ببرد.
تو بگو چه آرزویی داری؟
- من آرزو دارم یک داداش کوچولو داشته باشم.
دلم می‌خواهد وقتی از مدرسه آمدم، دوتایی با هم بازی کنیم.
من هم آرزو دارم که تو دوست من باشی و من،
دوست تو باشم.

دوست تو: سردبیر



● طاهره خردور
● تصویرگر: سمینه خوبی



۳۰ آبان
اربعین حسینی



۱۷ آبان
تولد امام موسی کاظم (ع)



۱۳ آبان
روز دانش‌آموز

چند روز از این ماه

۲۴ آبان، روز کتاب، کتابخوانی و کتابدار



آن روز صبح بچه‌های کلاس اولی ته حیاط جمع شده بودند. خانم قصه‌گو روی صندلی نشسته بود و قصه می‌گفت. بچه‌ها هم دورش نشسته بودند و گوش می‌کردند. قصه که تمام شد، بچه‌ها دست‌زدند و گفتند: «دوباره! دوباره!» خانم قصه‌گو گفت: «حالا نوبت یکی از شما بچه‌ها است. چه کسی می‌آید قصه‌ای را که شنید، تعریف کند؟» کلاس اولی‌ها با هم گفتند: «ما... ما... ما! یک مرتبه آسمان گرومب گرومب کرد. یکی از کلاس اولی‌ها داد زد: «باران! باران!» و همه‌ی بچه‌ها به طرف کلاس دویدند. خانم قصه‌گو گفت: «صبر کنید. هر کس یک کتاب بردارد، بعد برود سر کلاس.» بچه‌ها کتاب را برداشتند و رفتند. خانم قصه‌گو روی هر کتاب نوشته بود، **روزت مبارک!**



خدا همه جا هست

فرشته بال زد. کنار حوض آب نشست. از ماهی سرخ پرسید: «خدا کجاست؟»
ماهی سرخ گفت: «توی آب، پیش من است.»
فرشته پرید و روی شاخه‌ی درخت نشست.
از گنجشک پرسید: «خدا کجاست؟»
گنجشک گفت: «روی شاخه، پیش من است.»
یک‌هو زنبور عسل وزوز کرد و گفت:
«نه، خدا توی کندو، پیش من است.»
فرشته خندید و گفت: «خدا همه جا هست.»





به خاطر لعیا

● کلر ژوبرت

من قد کوتاه‌ترین کلاس اولی مدرسه بودم. تا این که امروز، یک شاگرد جدید به کلاس ما آمد. اسمش لعیا است و قدش از من کوتاه‌تر است. خیلی خوش حال شدم. به خودم گفتم: «سحر و نرگس دیگر به من نمی‌گویند، نی‌نی کوچولو. حالا به لعیا می‌گویند.» زنگ تفریح، سحر و نرگس دور لعیا چرخیدند و خواندند: «نی‌نی کوچولو!» من خوش حال بودم، چون سحر و نرگس دیگر حواسشان به من نبود. می‌توانستم با خیال راحت بروم توی حیاط بازی کنم، ولی وقتی چشم‌های خیس لعیا را دیدم، جلو دویدم. دلم نمی‌خواست مثل روزهای قبل من گریه کند. دلم نمی‌خواست به خاطر کوچولو بودن دلش بشکند. دست لعیا را گرفتم و گفتم: «ولشان کن. بیا با هم بازی کنیم.» سحر و نرگس اول دهانشان از تعجب باز ماند. بعد تند تند برای من خواندند: «نی‌نی کوچولو! نی‌نی کوچولو!»

● ولی من گریه نکردم. با لعیا رفتیم بازی کنیم



پوس، پوس!

عمّهی تی تی و تاتا یک نی نی به دنیا آورده بود. قرار بود همه
برای دیدن آنها به خانه شان بروند.
مامان و بابا، دست تی تی و تاتا را گرفتند و راه افتادند.
توی راه مامان به بچه ها گفت: «وقتی رسیدیم، یادتان نرود
که سلام کنید!»
خانه ی عمّه شلوغ بود. یک عالم مهمان آمده بود.
تی تی و تاتا سلام کردند. همه گفتند:
«به به! چه بچه های با ادبی!»



● سپیده خلیلی
● تصویرگر: حدیثه قربان

یکی دست تی تی را گرفت و گفت: «بوس بده، ببینم.»
یکی لباس تاتا را کشید و گفت: «به من بوس ندادی.»
تی تی و تاتا، یکی را بوسیدند، یکی را نه. به یکی خندیدند، به یکی نه.
مامان و بابا با تعجب به هم نگاه کردند.
آن وقت عمّه، نی نی را آورد و گذاشت توی بغل مامان. مامان خواست نی نی را بوس کند، تاتا گفت: «مامان، من و نی نی از بوی بد دهان بدمان می آید.»
مامان با ناهار سیر ترشی خورده بود. گفت: «خوب شد، گفتم!» و نی نی را گذاشت بغل بابا.
بابا خواست نی نی را بوس کند، تی تی گفت: «بابا، صورتت تیغ تیغی است. من و نی نی صورت تیغ تیغی دوست نداریم.»
بابا گفت: «بله، بله، اصلاً یادم نبود.» و نی نی را گذاشت بغل شوهر عمّه.
شوهر عمّه خندید و گفت:
«حالا فهمیدم چرا این بچه های با ادب به بعضی ها بوس ندادند.»
عمّه از مامان پرسید: «فکر می کنم این حق بچه هاست که اگر دلشان نخواست، به کسی بوس ندهند، مگر نه؟»
مامان جواب داد: «بله، کسی نباید به زور بچه ها را ببوسد.»
تی تی و تاتا خندیدند و بدو رفتند پیش بچه ها.



باد



باشد، نباشد



پمپ دوچرخه را پُر از باد می‌کنیم



قایق بادبانی، به کمک باد حرکت می‌کند.



● مجید عمیق ● تصویرگر: نسیم بهاری



باد، ابرها را به حرکت درمی آورد.

با فوت کردن، باد دُرست می‌کنیم.

فکر کن
اگر باد نباشد،
چه می‌شود؟



باد، دانه‌های گیاهان را به این طرف و آن طرف می‌برد.


قصه‌ی ما به سر رسید

نخود نخود، خانه‌ی خود

مصطفی رحماندوست • تصویرگر: شیوا ضیایی

پسرک زد زیر توپ. توپ و «داام» رفتند
و خوردند به یک پنجره‌ی بزرگ. شیشه‌ی
پنجره «جرینگ» شکست. «جرینگ» دوید دنبال
«داام». «داام» ترسید و فرار کرد. «جرینگ»،
دنبالش رفت. آن‌ها رفتند رسیدند به کلاغ‌ها که
روی درخت چرت می‌زدند.
کلاغ‌ها از خواب پریدند و «قارقار» کنان به
آسمان پریدند. آسمان با کلاغ‌ها سیاه شد.
«قارقار» دوید. دنبال «جرینگ» و «داام». «
قارقار» و «جرینگ» و «داام» رفتند و رفتند تا
به گوش آتش نشان رسیدند. آتش نشان به
بیرون نگاه کرد. آسمان سیاه را دید و گفت:
«وای! آتش سوزی شده! چه قدر دود! آسمان
سیاه شده!»





ماشین «ببو ببو» را بیدار کرد و «فش فش» به آسمان آب پاشید.
«ببو ببو» و «فش فش» دویدند دنبال «قار قار» و «جرینگ» و «داام».
رفتند تا خوردند به یک ابر گنده‌ی چاق و چله.
توپِ پسرک روی ابر چاق و چله افتاده بود. ابر از دیدن آن‌ها «گرومب
گرومب» خندید. آن قدر خندید که «شُر شُر» اشک از چشم‌هایش بارید.
توپِ پسرک، همراه «شُر شُر» و «فش فش» و «قار قار» و «جرینگ» و «داام»،
اُفتاد رو زمین.
پسرک آن را برداشت و بُرد به خانه. «گرومب» و «شُر شُر» و «فش فش» و
«قار قار» و «جرینگ» و «داام» هم گفتند: «حالا که بازی تمام شد، نخود نخود،
هر که رَوَد خانه‌ی خود.»
آن وقت همه سر جایشان برگشتند و قصه‌ی ما را تمام کردند.



مجید راستی
تصویرگر: نیلوفر برومند



حالا تو با صدای بلند قصه‌ی من و پرنده را تعریف کن.



بستنیِ غوله

● محمدحسن حسینی ● تصویرگر: سمیه علیپور

نه کم، نه زیاد

آقا غوله گرمش بود. تشنه‌اش بود. این طرف و آن طرف سرک کشید. یک کوه بزرگ پُر از برف دید. گفت: «آخ جان، بستنی کوهی!»
بعد پرید بالای کوه. یک لیس دو لیس، لیس لیس لیس برف خورد و گفت: «آخ که خنک شدم.» و باز هم لیس زد. خیلی سردش شد. کم کم لب و دهنش یخ زد. بعد دست‌هایش یخ زد. بعد شکم خال خالی‌اش یخ زد. بعد هم پاهای پشمالویش. آخر سر هم دُمش یخ زد و به کوه چسبید.
خورشید خانم از پشت کوه بالا آمد. چشمش به غوله افتاد. جلوتر رفت. با گرمایش کمی از یخ غوله را آب کرد. لب‌های غوله تکان خورد و گفت: «بیخیخ ... ززززز...»
خورشید خانم یک کم دیگر تایید. از غوله پرسید: «این‌جا چه کار می‌کنی؟»
غوله گفت: «آمده بودم بستنی بخورم.»
خورشید خانم یک نگاه به کوه برفی کرد و یک نگاه به غوله کرد. بعد هم تایید و تایید. بدن غوله کم کم گرم و نرم شد. یخش آب شد. غوله خوش حال شد. پرسید: «اگر باز هم دلم بستنی خواست، چند تا لیس بز نم یخ زنم؟»
خورشید خانم گفت: «ای شکمو! نه کم لیس بز، نه زیاد. دفعه‌ی دیگر اگر یخ بزنی! من کمکت نمی‌کنم.»

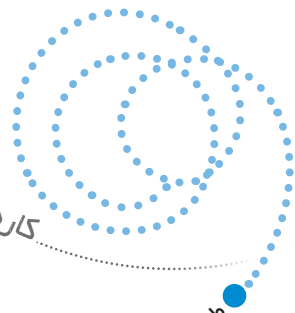
بیا یاد با هم کار دستی درست کنیم.

سنگ

کار دستی با



کار دستی



طرح و اجرا: فاطمه رادپور ● عکاس: اعظم لاریجانی

وسایلی که لازم داری:
سنگ، چسب، قیچی، ماژیک
یا مداد رنگی و کاغذ رنگی.
حالا این شکل‌ها را درست کن.



قورباغه سنگی



فیل سنگی



خروس سنگی

وای!... یک عالم حیوان.
چه قدر قشنگ!



زنبور سنگی



خرس سنگی



جغد سنگی

گنجشک سنگی



تو می توانی، شکل های دیگر هم درست کنی.

زنگِ خونه

● شاهده شفيعی

زنگِ خونه، کی می خوره؟
خسته شدم خیلی زیاد
می ترسم از این که مامان
دیر کنه، دُنِبالم نیاد
تو مدرسه چی کار کنم
اگر نیاد مامان جونم؟
باید بمونم تو کلاس
تا فردا صبح درس بخونم!



مشقِ قناری

● شکوه قاسم‌نیا

دفترشو گذاشته
زیر پَرای گرمش
مشقاشو می نویسه
با نوک زرد و نرمش

مدرسه شون تو باغه
کلاس شون تو لونه ست
مشق شبِ قناری
شعرای جیک جیکونه ست



جیر جیر که

● خاتون حسنی

جیر جیر که مداد داشت
تراش داشت
دفتر نو زیاد داشت
خیال می کرد
الفا خیلی سخته
جیر جیر جیر
خط می کشید رو تخته

● تصویرگر: سارا خرامان



مشقِ خیس

● مهری ماهوتی

بچه‌ی پینه‌دوزه
رو برگِ سبز و خیسه
نشسته زیر بارون
مشقاشو می نویسه
قطره به قطره بارون
می چکه روی بالش
مشقای پینه‌دوزه
تمومه، خوش به حالش

گریه‌ی پیازی

نمایش

آنا پوست پیاز را می‌کند و گریه می‌کند. مانا می‌آید و او را می‌بیند.
مانا: چی شده آنا؟ چرا گریه می‌کنی؟ حالت بد شده؟
آنا: نه.

مانا: مریضی؟
آنا: نه.

مانا: گرسنه‌ای؟ تشنه‌ای؟ پولت گم شده؟ مامانت دعوایت کرده؟
آنا به نشانه‌ی نه، سرش را تکان می‌دهد. مانا فکر می‌کند.
مانا: آهان! فهمیدم. برای این گریه می‌کنی که فهمیده‌ای گریه کردن خوب است، چشم را می‌شوید و تمیز می‌کند. می‌دانی هر آدم از بچگی تا وقتی بزرگ بزرگ می‌شود، هزار هزار بار اشک می‌ریزد؟
آنا: (با گریه) هزار هزار بار یعنی چه قدر؟ (یک چاقو و یک پیاز به مانا می‌دهد)

مانا: (مشغول پوست کندن پیاز می‌شود) یعنی خیلی خیلی

زیاد. توی یک کتاب خواندم، توی هر چشم

ما، یک غده‌ی اشکی هست. این غده

در قسمت بالا و کنار چشم قرار دارد.

● محمدرضا شمس
● تصویرگر: سولماز جوشقانی
● عکاس: اعظم لاریجانی



چند لوله‌ی باریک هم آن‌جاست که اشک را به پلکِ بالایی می‌رساند و از لوله‌های دیگر اشک بیرون می‌آید. **آنا هم چنان گریه می‌کند. مانا هم اشکش سرزیر می‌شود.** **آنا:** (با گریه) بگو، بگو. باز هم بگو.

مانا: (با گریه) هر بار که پلک می‌زنیم، لوله‌های باریک به کار می‌افتند و اشک را از غده‌ها می‌گیرند، این کار برای سلامتی چشم لازم است. این طوری چشم هیچ‌وقت خشک نمی‌شود.

آنا: تو هم به خاطر همین گریه می‌کنی؟

مانا: نه، گریه‌ام به خاطر پیاز است!

آنا: خُب، من هم به خاطر پیاز گریه می‌کنم.

مانا: چه خوب! پس هر روز به این‌جا می‌آیم و با هم پیاز پوست می‌کنیم، چون برای سلامتی چشم فایده دارد.

آنا: بیا، بیا، هر روز بیا. فایده دارد.

آنا و مانا: فایده دارد. هر روز فایده دارد.

هر دو پیاز پوست می‌کنند و اشک می‌ریزند.



بچه‌ها، با دوستانتان نمایش‌های دیگری هم بازی کنید.



قصه‌های جور و اجور

سرور کتبی
تصویرگر: هاجر مرادی

کوهان برفی

یک شتر بود که دلش می‌خواست کوهان خیلی خیلی بلندی داشته باشد.
گشت و گشت تا به یک کوه برفی رسید.
شتر کوه برفی را برداشت و گذاشت روی کولش. با خودش گفت: «به‌به! این هم کوهان من.»
چند بچه از راه رسیدند و روی کوه برفی برف‌بازی کردند. صدای جیغ و خنده‌ی بچه‌ها بلند بود.
شتر با خودش گفت: «من هم بروم برف‌بازی بکنم.»
اما هر کاری کرد نتوانست روی کوهان برفی‌اش سر بخورد، آن وقت کوه را از روی کولش پایین گذاشت و تا شب برف‌بازی کرد.
وقتی از بازی خسته شد، دوباره کوه برفی را برداشت و گذاشت روی کولش ●





● طاهره خردور

شتر و مورچه

شتر با بارش توی بیابان گم شد. هر چه گشت صاحبش را پیدا نکرد. به خودش گفت: «تقصیر این بار است که حواسم را پرت کرد.» و بارش را به زمین گذاشت. رفت و پیدا شد. مارمولک بار را دید، آن را برداشت و رفت. مارمولک هم توی بیابان گم شد. به خودش گفت: «تقصیر این بار است که حواسم را پرت کرد.» و بارش را به زمین گذاشت. رفت و پیدا شد. مورچه بار را دید، آن را برداشت و رفت. مورچه هم توی بیابان گم شد. به خودش گفت: «تقصیر این بار است که حواسم را پرت کرد.» و بارش را زمین گذاشت که یک مرتبه شتر را دید. به شتر گفت: «بیا این بار مال تو.» شتر بارش را دید. خوش حال شد. آن را برداشت. بعد به مورچه گفت: «شتر دیدی، ندیدی.» بعد راه افتاد و رفت تا صاحبش را پیدا کند ●

ماشین بابا

تصویرگر: ناله ضیایی



۱ کفش دخترک چه چیزی کم دارد؟ مثل لنگه‌ی دیگرش آن را کامل کن!

۲ کدام وسیله جزو وسایل تعمیر ماشین نیست؟ روی آن علامت بزن.

۳ پسرک حرف اول چند وسیله را نوشته است. آن‌ها را پیدا کن. با خط آن‌ها را به هم وصل کن.

۴ کدام سبد از همه بزرگ تر است؟ آن را زرد رنگ کن. کدام سبد از همه کوچک تر است؟ آن را سبز رنگ کن.



کیف مادر بزرگ

● احمد عربلو ● تصویرگر: مهدیه صفایی‌نیا



..... سفرهای موجی مورچه

موجی مورچه می‌خواست به سفر برود.
آقا فیله، موجی مورچه را دید و پرسید:
«موجی کجا می‌روی؟»
موجی مورچه گفت: «می‌روم شنگول و
منگول و حبه‌ی انگور را ببینم.»
آقا فیله گفت: «من تو را می‌برم.»
و موجی مورچه را به خانه‌ی شنگول
و منگول بُرد.



آقا گرگه جلوی خانه‌ی شنگول
و منگول ایستاده بود. در می‌زد و
می‌گفت: «آهای بچه بزغاله‌ها! در را باز
کنید من مادرتان هستم! زود باشید، در را
باز کنید.»
ناگهان از گوشه‌ی در صدایی گفت: «ای
گرگ ناقلا، مگر نمی‌بینی در باز کن ما
تصویری شده است. من تو را می‌بینم.
ای دروغگو دیگر نمی‌توانی به ما کلک بزنی.»



آقا گرگه از آن جا دور شد.

موچی مورچه خنده اش گرفت. دوباره رفت و رسید به خانه‌ی مادر بزرگ. مادر بزرگ یک کیف قشنگ جلویش بود، اما ناراحت بود. موچی مورچه پرسید: «مادر بزرگ چرا ناراحتی؟»

مادر بزرگ گفت: «زیپ کیفم خراب شده است. هر چه توی آن می گذارم، بیرون می ریزد. تو بگو چه کار کنم؟»

دو تا هزارپا جلو آمدند و گفتند: «ما دو تا برادر همین حالا کیفتان را درست می کنیم.»

و دوتایی پریدند روی کیف. زیپ شدند و در کیف را بستند! موچی مورچه از این کار هزارپاها خیلی خوشش آمد. خداحافظی کرد و رفت.



رفتم به باغ انجیر

رفتم به باغ انجیر
دیدم یه خاله جیر جیر

خاله رو شاخه، خواب بود
شاخه براش یه تاب بود

تو باغ، یه مارمولک بود
دنبال جیر جیرک بود

دید خاله روی تابه
ساکته، خواب خوابه

مارمولکه با خنده
گفت: «اینه شام بنده.»

یواش یواش یواش رفت
یواش با دست و پاش رفت

باد ولی هوهو رسید
جلوتر از او رسید

افسانه شعبان تژاد

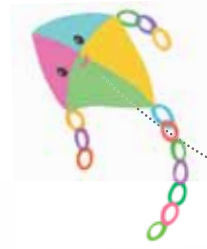
تصویرگر: ثنا حبیبی راد

از شاخه، انجیر انداخت
رو خاله جیر جیر انداخت

خاله چی شد؟ بیدار شد
زودی سوار باد شد

مارمولکه دیر رسید
فقط به انجیر رسید

خاله به آسمون رفت
از باغ ما بیرون رفت



بازی، ورزش

به توپ بزن



بشین و به توپ ضربه بزن تا توپ بالا و پایین برود.
پشت سر هم به توپ ضربه بزن.
یک بار، دو بار، سه بار....

حالا بایست و به توپ ضربه بزن تا
توپ بالا و پایین برود.
پشت سر هم به توپ ضربه بزن.
یک بار، دو بار، سه بار....



این ورزش را می توانی کنار دوست یا
دوستانت هم انجام بدهی.

پاییز نقاش

- درختمون بر گاشو رنگی کرده
کی بر گاشو به این قشنگی کرده؟

- کار منه، پاییز نقاشم من
رنگامو رو درختا می پاشم من

قرمز و زرد و قهوه ای سه رنگه
تابلوی نقاشی من قشنگه

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: آمنه شکاری

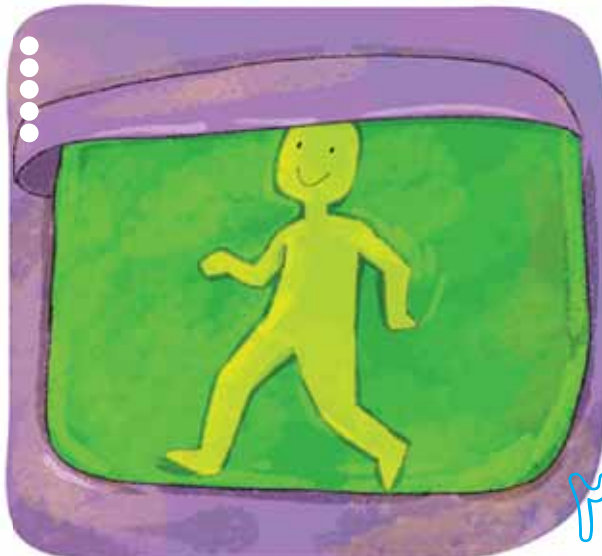


چراغ راهنمایی



با هم بدانیم

● محمود برآبادی ● تصویرگر: گلنار ثروتیان





.....شعرهای خواندنی

کفشدوزک

کفشدوزک
پَر زرد آمد
فکر جا بود
تابخواهد

غنچه را دید
رفت رویش
برگ غنچه
شد پتویش

● مریم هاشم‌پور

● تصویرگر: شمیرین شفیقی



باد

باد، آمد
های و هو کرد
باغ‌ها را
زیر و رو کرد
میوه‌ها را
چید و بو کرد

● شراره وظیفه‌شناس

موزه طبیعت و حیات وحش ایران

عکاس: اعظم لاریجانی



نشانی: تهران، میدان نیاوران، خیابان دارآباد